

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ١٤٤٠

با موضوع:

منشأ و ضرورت دین



مجلس اول: روضه ١٩/٦/٩٧

مسجد الزهراء عليها السلام مشهد مقدس

فهرست مطالب

- بزرگترین نعمت، نعمت ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام است ۲
- آیا سؤال روز قیامت اختصاص به نعمت ولایت دارد؟ ۳
- کسی حق نعمت ولایت را ادا نکند، همهٔ عالم او را نفرین می‌کنند ۳
- تمام عالم هستی دارای فهم و شعور و ادراک است ۴
- ناتوانی عقل جزئی و حس تجربی از درک حقائق ۴
- هر موجودی در هر مرتبه‌ای از مراتب عالم، دارای علم، حیات، قدرت و اراده است ۵
- تمام عالم هستی عبد خداوند و بازوان امام معصوم علیه‌السلام در حرکت دادن انسان هستند ۶
- امور قلبی و باطنی در رساندن انسان به هدف مؤثرترند ۶
- ارتباطات قلبی و باطنی با اهل‌بیت علیهم‌السلام باعث قرب بیشتر به ایشان است ۷

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ الْأَزْوَاجَ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
 عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
 أَلَسَّلَامُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيَّ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيَّ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید!

بحثی که در این شبها گفتگو خواهیم کرد، بحث «منشأ دین و ضرورت دین» خواهد بود.

قبل از اینکه وارد بحث شویم، ابتدا به مناسبت ورود در خیمه نورانی و مبارک حضرت اباعبدالله (علیه السلام) چند جمله‌ای گفتگو کنیم؛ اینکه این لیاقت را بدون استحقاق پیدا کردیم و این کرامت نصیب ما شد که در این فضا قدم بگذاریم، نفس بکشیم، دور هم بنشینیم و گفتگو کنیم، این شکرانه دارد.

بزرگ‌ترین نعمت، نعمت ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است

نعمت هر چه بزرگ‌تر باشد، شکرش ضروری‌تر و بزرگ‌تر است؛ منتها گاهی آن قدر نعمت بزرگ می‌شود که انسان یادش می‌رود شکر کند! قبلاً گفته شد که بزرگ‌ترین نعمتی را که خداوند به ما ارزانی داشته، نعمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ اما تا کنون چند مرتبه به خاطر این نعمت سجده شکر کردیم و گفتیم خدایا شکر که ایشان را رسول ما قرار داده و ما را از امت ایشان مقرر فرمودی؟!

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۱، در قیامت از نعمت و از نعمی سؤال می‌شود. راوی سؤال کرد که منظور از این آیه چیست؟! آیا خداوند از تک‌تک نعمت‌ها سؤال می‌کند؟! حضرت فرمودند خداوند کریم‌تر از آن است که سفره‌ای را که پهن نموده است، سؤال کند که با نعمت‌های این سفره چه کار کردی؟! با نعمت نان، غذا، سبزی، خیار، گوجه و... چه کردی؟! یک انسان کریم این کار را نمی‌کند چه برسد به اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین! بلکه سؤالی که از انسان پرسیده می‌شود، سؤال از نعمت ولایت است؛ خداوند از نعمت ولایتی که به شما ارزانی شده است سؤال می‌کند که با این نعمت ولایت چه کار کردید؟!^۲ این مطلب اول.

۱. سوره مبارکه تکوین (۱۰۲)؛ آیه کریمه ۸.

۲. (... حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبَّاسِ الصُّوَلِيِّ... قَالَ: كُنَّا يَوْمًا بَيْنَ يَدَيْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع فَقَالَ لِي لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ أَمَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَاعُ وَ عَلَا صَوْتُهُ كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَ جَعَلْتُمُوهُ عَلَيَّ ضَرْبُ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ وَ قَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّيِّبُ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ قَالَ الرِّضَاعُ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع أَنَّ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذَكَرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فَغَضِبَ ع وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ وَ لَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ الْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبِحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ وَ لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مُوَالَاتِنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النُّبُوَّةِ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ آدَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ...» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۹)؛ و نیز رجوع شود به: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۲۲۰، روایت ۲۰.

[ترجمه: ابراهیم بن عباس کاتب در اهواز سنه ۲۲۷ برایم بازگو کرده گفت: ما روزی نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودیم حضرت مرا فرمود: در این جهان نعم حقیقی نیست، پاره‌ای از فقهاء که در محضرش حاضر بودند گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می‌فرماید: **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** (در این روز از نعم پرسش خواهید شد) آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟ حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی نمی‌کنید، و آن را بچند وجه تفسیر مینمایند، جماعتی گفتند: مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند: طعام لذیذ است، و عده دیگر گفتند: خواب خوش است. امام علیه السلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد الله امام صادق علیه السلام این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عَزَّ وَ جَلَّ از چیزی که به بندگانش تفَضَّل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان مَنّت نمی‌نهد، و مَنّت به احسان در مخلوقات قبیح و زشت است تا چه رسد بخداوند عالم عَزَّ وَ جَلَّ، و چگونه چیزی را که مخلوق خدا بدان راضی نیست بخدا نسبت دهند، و لکن مراد به این نعم دوستی ما اهل بیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجویی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعم جاودانه بهشت میرساند...]

آیا سؤال روز قیامت اختصاص به نعمت ولایت دارد؟

مطلب بعد اینکه: در بعضی از روایات داریم که خداوند از مال، از امکانات، از نیرو، از نعمت‌ها و مواهب خدادادی که به انسان داده شده است نیز سؤال می‌کند.^۳ جمع بین این دودسته از روایات چگونه است؟ از یک طرف فرمود از نعمت ولایت سؤال می‌شود، و از طرف دیگر فرمود از همه نعمت‌ها سؤال می‌شود، حتی از لباسی که به شما داده شده است نیز سؤال می‌شود!

جمع آن به این کیفیت است که: سؤال روز قیامت از نعمت ولایت است، و اگر کسی شکر این نعمت را بجای آورده و حق آن را ادا کرده باشد سؤال دیگری از او نمی‌شود، زیرا حق همه چیز را ادا نموده است؛ اما اگر حق ولایت را ادا نکرده باشد، همه نعمت‌های دیگر را نیز ضایع نموده است، به همین دلیل از همه نعمت‌ها از او سؤال می‌شود.

یک مثال بزنیم:

فرض بفرمایید حوزه یا دانشگاه یا مدرسه‌ای هدفش این است که همه افراد رشد علمی و معنوی کنند، در راستای این هدف، اساتید زبده اخلاقی و تربیتی و علمی را - که مهم‌ترین تأمین‌کننده این هدف می‌باشد - دعوت کرده است؛ منتها این‌گونه نیست که فقط استاد خوب آورده باشند، بلکه میز و صندلی و تخته و ماژیک و آب‌خوری و... را هم تهیه کرده‌اند، اما وقتی می‌خواهند از علم‌آموز سؤال کنند که در راستای هدف چه کرده‌ای، می‌پرسند با این استاد چه کرده‌ای؟ هیچ وقت نمی‌پرسند با این صندلی و تخته یا آب‌خوری چه کردی!

آنگاه اگر علم‌آموز، حقی را که نسبت به استاد داشته ادا کرده باشد - به این که در راستای تعلیم و تعلم و آموزه‌های استاد سیر کرده و به حرف‌های او عمل نموده باشد - به او می‌گویند آفرین بر شما که حق استاد خویش را ادا کردید! اما اگر علم‌آموز، حق استاد را ادا نکرده باشد، در این صورت به او می‌گویند حیف آن میز و صندلی و حیف آن تخته و ماژیک که برای تو مصرف شد! همه را ضایع کردی! چون غرض از تهیه همه این امکانات این بود که تو به هدف برسی و آن کسی که می‌توانست تو را به هدف برساند استاد بود، و سایر امکانات، مُعَدِّ و مدد رسان تو در رسیدن به هدف بود.

کسی حق نعمت ولایت را ادا نکند، همه عالم او را نفرین می‌کنند

بنابراین اگر کسی حق نعمت ولایت را ادا نکند، همه عالم او را نفرین می‌کنند؛ مثلاً اگر ما آب بخوریم و سپس قدرتی بگیریم و آنگاه تهمت و یا غیبتی از ما سر بزنند، در این صورت این آب ما را لعنت می‌کند که: خداوند تو را لعنت کند که مرا ضایع کردی! و به همین ترتیب گوشت، نان و سایر چیزهایی که مصرف می‌کنیم، این فرشی که روی آن نشسته‌ایم و...

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^۴

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

آری! انسان باید از غفلت بیرون بیاید!

همه این نعمت‌ها آفتابه و لگن‌های کار هستند، آن شام و نهار ولایت است. منتها باید این غذا بالاخره در یک ظرفی ریخته شود و لذا آفتابه و لگنی باید باشد. همه عالم آفتابه و لگن است برای رسیدن به حقیقت، و آن چیزی که انسان را به حقیقت می‌رساند، ولایت است. ولایت مساوی است با حقیقت؛ و والیان مُلک ولایت، اهل بیت علیهم‌السلام هستند. و این ولایت است که ما را قوی می‌کند و بدن ما را نیرومند می‌سازد.

به همین علت است که از نعمت ولایت از ما سؤال می‌شود؛ حال اگر ما حق این نعمت را ادا کرده باشیم، در حقیقت حق همه چیز را ادا نموده و تمام نعمت‌های دیگر در خدمت ما می‌باشند و دعاگوی ما هستند و ما را در جهت رسیده به هدف کمک می‌کنند؛ یعنی اگر ما نانی خوردیم و سپس شکر کردیم، خود این نان برای ما دعا می‌کند! یعنی چه دعا می‌کند؟ یعنی این نان ما را کمک می‌کند تا یک پله جلوتر برویم. ولی اگر شکر نکردیم، همین نان ما را نفرین خواهد کرد.

عالم یک مزاجی دارد؛ و مزاج عالم این‌گونه است که اگر کسی به سمت حقیقت حرکت کرد، تمام عالم او را کمک می‌کند؛ و اگر به سمت باطل حرکت کند، تمام عالم با او درگیر می‌شود، به این معنا که سد راهش می‌شود.

۳. به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می‌کنیم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَ أَفْتَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ وَعَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّتَا أَهْلِ الْبَيْتِ.» (تحف العقول، النص، ص: ۵۶)

[ترجمه: چون روز رستاخیز شود هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر ندارد تا اینکه از چهار چیز بازجویی شود: از عمرش که در چه سپری نموده، از جوانیش که در چه آزموده، از آنچه به دست آورده که از کجا آورده و در چه موردی صرف کرده است، و از دوستی ما اهل بیت.]

تمام عالم هستی دارای فهم و شعور و ادراک است

عالم یک مزاج کلی دارد و یکسری مزاج‌های جزئی نسبت به افراد؛ مزاج کلی این است که مثلاً ظلم پایدار در عالم نمی‌ماند. مثل سمّ در بدن انسان است که اگر با بدن سازگار باشد آن را جذب نموده و اگر ناسازگار باشد خود سیستم بدنی آن را با تب، تهوع و... دفع می‌کند. نظام عالم نیز این‌گونه است و ظلم را از وجود خود دفع می‌کند. بنابراین ظلم مستمر کلی و پایدار نداریم. ده سال، بیست سال، صد سال بالاخره تمام می‌شود، خداوند آن را از بین می‌برد. خداوند عالم را این‌گونه قرار داده است.

کل عالم شعور دارد، فهمیم و مُدرک است و ادراک دارد، قدرت دارد، همین آبی که در این لیوان است قدرت دارد.

ناتوانی عقل جزئی و حس تجربی از درک حقائق

بعضی چیزها وجود دارد که اگر فرد با عقل جزئی و با حس تجربی خود با آن‌ها مواجه شود می‌گوید این‌ها خیال و کذب است! چرا؟ چون این فرد عقل و درک‌های جزئی بیشتر از خودش را درک نمی‌کند! و یک مشکلی که ما در مسائل تجربی و حسی داریم این است که بعد از اینکه یک مسأله‌ای را نمی‌فهمیم، راهش را دوطرفه باز نمی‌گذاریم، یعنی این‌طور نیست که بگوییم شاید راه دیگری نیز باشد و من نمی‌فهمم، بلکه می‌گوییم این است و جز این نیست!

به عنوان مثال چرا در طب رایج امروزی عده‌ای مثلاً با حجامت یا با زالودرمانی مخالف هستند؟! به درست یا غلط بودن این‌ها هم کاری نداریم. فرد زمانی می‌تواند حجامت را رد کند که آزمایش‌های لازم را در محیط مناسب و با تکرار معنا دارد انجام داده باشد تا با تحقیق کامل بتواند ادعا نماید که حجامت جوابگو نیست. در حالی که شاید نود در صد مخالفین حجامت، یک مورد تحقیق در این زمینه هم نداشته‌اند! بلکه ممکن است ده در صدی با تحقیقات فی الجمله و ناقصی به این مخالفت رسیده باشند، که همین تحقیق‌های ناقص، علمی نبوده بلکه تحقیق‌های میدانی بوده است؛ مثلاً دیده‌اند آقای فلانی که حجامت می‌کند، حجامتش عوارض زیادی در پی داشته و افراد زیادی از او شکایات کرده‌اند! این کار که تحقیق نیست و با این کار که نمی‌شود اصل موضوع را منکر شد.

این مثال را برای این نکته گفتم که فضای علمی رایج و محیط مدرسه‌ای و دانشگاهی کنونی به طور ناخودآگاه این‌گونه به ما القاء کرده که راه این است و راهی غیر از این نیست! یعنی راه را دوطرفه می‌پندارد.

بله در علم تجربی راه و مسیر یک‌طرفه است، مثلاً می‌گویند فلان قطره برای فلان التهاب خوب است، اما این‌که آیا راه دیگری نیز وجود دارد که بهتر باشد یا نه؟ این را دیگر نمی‌تواند بگوید و جوابش نمی‌داند.

فرض کنید اگر ما انسان‌های دویست سال پیش بودیم و به ما می‌گفتند که مثلاً با آب می‌خواهیم این محیط را گرم کنیم! یا مثلاً می‌گفتند می‌خواهیم با قرار دادن یک صفحه‌ای بر پشت بام، همه‌ی خانه را گرم کنیم! کسی باور نمی‌کرد، چرا؟ چون می‌گفتیم هیزم و ذغال خانه را گرم می‌کند و لا غیر! این گفتن و لا غیر غلط است. چرا که راه یک‌طرفه است.

مثلاً به این رسیده‌ایم که یک مشعل اینجا را روشن می‌کند، اما آیا عنصر تنگستن^۵ هم روشن می‌کند یا نه؟! بهترین جواب برای کسی که به این مسأله اطلاعی ندارد این است که بگوید نمی‌دانم. بر خلاف دگماتیسمی^۶ که علوم تجربی دارد به طور ناخودآگاه درست می‌کند و می‌گوید که راه این است و راهی غیر از این نیست، پس در نتیجه فلان مسأله خرافات است؛ مثلاً این‌که گفته می‌شود اگر برای فلان مریضی دعا کنید خوب می‌شود، خرافات است و نباید آن را جدی گرفت! یعنی راه را دوطرفه فرض کرده‌اند.

۵. تنگستن (Tungsten)، عنصر شیمیایی است که در جدول تناوبی دارای نشان W و عدد اتمی ۷۴ می‌باشد. تنگستن که عنصری است بسیار سخت و سنگین، جزو فلزات انتقالی و به رنگ خاکستری مایل به آبی تا سفید و در سنگ‌های معدنی بسیاری از جمله ولف رامیت و شیلیت یافت شده و از نظر خصوصیات فیزیکی نیرومند خود قابل توجه است. از نوع خالص آن بیشتر در مصارف الکتریکی استفاده می‌شود، اما ترکیبات و آلیاژهای فراوان آن کاربردهای بسیار زیادی دارد. بارزترین آنها آفرزده‌های لامپ و آلیاژهای دیرگداز عصر فضا است. (منبع: <http://daneshnameh.roshd.ir>)

۶. دگماتیسم (Dogmatism) یا فلسفه جزئی و اعتقادی، از واژه یونانی (Dogma) به معنی فرمان، عقیده و ایمان جامد و یا اصل و دکتین انعطاف ناپذیر و یا نظر و عقیده ای که بی چون و چرا پیروی شود، اخذ شده است. بر این اساس، دگماتیسم روش فکری است که اساس آن را مفاهیم تغییرناپذیر و دستورات جامد و بدون توجه به دستاوردهای علمی و عملی جدید و شرایط مشخص زمان و مکان تشکیل می‌دهد. طرفداران این شیوه فکری خود را به بحث و استدلال محتاج نمی‌دانند و عقیده قبلی را بی چون و چرا می‌پذیرند و حاضر نیستند کمترین تغییری در طرز فکر خود وارد سازند. (منبع: <http://basirat.ir>)

با چنین نگرشی، این عقل تجربی جزئی، خیلی چیزها را خرافی می‌پندارد؛ چون مسیر یک طرفه را دوطرفه پنداشته و احکامی را صادر می‌کند که این است و جز این نیست! مثلاً می‌گوید علت زلزله جابه‌جایی لایه‌های زیر زمین است؛ حال آیا ممکن است که علت دیگری نیز داشته باشد؟ می‌گوید نه! در حالی که ممکن است علت‌های دیگری نیز وجود داشته باشد؛ خواه آن علت در همین سطح باشد، خواه آن علت طولی باشد، مثلاً در عوالم دیگر که سرچشمه این عالم هستند خللی ایجاد شود.

هر موجودی در هر مرتبه‌ای از مراتب عالم، دارای علم، حیات، قدرت و اراده است

به عنوان مثال سنگی که از کوه می‌افتد، یک علتش ممکن است این باشد که در اثر تابش آفتاب، جنبش مولکولی آن زیاد شد و با وزش باد به زمین افتاد! آیا علت دیگری هم دارد؟! قرآن می‌فرماید سنگ‌هایی که از کوه می‌افتد به خاطر خوف و خشیت الهی است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً قَلْبِهَاي شَمَا مَثَل سَنگ شَدَه اسْت و بَلَكه بَدْتَر، وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ بَعْضِي از این سَنگ هَا بَه وَسَعْت، آب گوارا از آن بیرون می‌آید. وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ در رتبه بعد باز این سَنگ می‌شکافد تا آب از آن بیرون بیاید، وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ^۷ سَنگ هَا ی هَم که هبوط و سقوط می‌کنند، یک دفعه خوف و خشیت خداوند را ادراک می‌کنند و نمی‌توانند تحمل کنند و لذا خود را به پایین پرتاب می‌کنند!

چه قدر دلیل خوبی می‌آورد بر این که خیلی از سنگ‌ها نسبت به خیلی از قلب‌ها نرم‌تر هستند. از قلب‌های قسی چه چیزی تراوش می‌کند؟! دلیل و علت از این بهتر؟! یعنی آن سنگ عالمانه می‌فهمد و خودش را پایین می‌اندازد. مگر آن سنگ چه چیزی را می‌فهمد؟! به علاوه این که از واژه خشیت استفاده نموده است که با واژه خوف فرق می‌کند که فعلاً به تفاوت آن‌ها کار نداریم!

ما اگر در دنیای امروز این آیه را به عنوان علت افتادن سنگ از کوه مطرح کنیم، به دیوانگی ما حکم خواهند کرد!

البته در علم حکمت ثابت شده است که در تمام نظام عالم، هر موجودی در هر مرتبه‌ای از مراتب عالم که باشد، از یک سنگ گرفته تا جبرئیل و انسان کامل محمدی ﷺ دارای علم، حیات، قدرت و اراده می‌باشند. نه کل عالم، بلکه تک‌تک موجودات؛ یعنی حتی آب داخل این لیوان نیز دارای علم و حیات و قدرت و اراده است!

و این، دلیل و برهان عقلی آن آیه‌ای است که در بالا اشاره شد. یعنی این خشیت است که آن سنگ را پایین انداخت نه باد و امثال آن؛ تازه باد هم بدون اذن پروردگار کاری انجام نخواهد داد. قرآن می‌فرماید اگر باد شیشه پنجره شما را شکست، مأمور خداوند بوده است. **تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا^۸**، منتها ما نمی‌فهمیم!

ما فقط می‌بینیم که مثلاً حیوانی در یک گوشه‌ای یک کاری را انجام داد! در حالی که قرآن می‌فرماید آن حیوان مأمور خداوند است تا آن کار را انجام دهد. در داستان هابیل و قابیل، آن کلاغ مأمور خداوند بود.

می‌فرماید: **فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا، أَنْ كَلَّغَ بَيْغَمِبَرٍ وَ مَأْمُورٍ خَدَاوَنَد بُوَد، يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ زَمِينِ رَا حَفَرِ مِي كَرْد لِئُرِيَهُ وَ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ^۹**، خیلی عجیب است! این کلاغ علم داشت و می‌دانست که چه کاری را دارد انجام می‌دهد و برای چه این کار را انجام می‌دهد، یعنی هدف داشت. آیه شریفه را دقت کنید. نمی‌فرماید «لِأُرِيَنَاهُ؛ تا ما به قابیل نشان دهیم» بلکه فرمود **لِئُرِيَهُ وَ أَنْ كَلَّغَ مِي خَوَاسْت بَه قَابِيلِ نَشَان دَهْد**، یعنی کلاغ می‌فهمید که قابیل سرگردان شده و نمی‌داند با این جنازه چه کار کند! نمی‌فرماید ما کلاغ را برانگیختیم تا ما به واسطه آن کلاغ به قابیل راه چاره را نشان دهیم، بلکه می‌فرماید ما آن کلاغ را برانگیختیم تا آن کلاغ به قابیل نشان دهد و او را از سرگردانی نجات بخشد!

و اتفاقاً در همین صحنه است که قابیل نادم و پشیمان می‌شود!

قابیل در عین اینکه باهوش بوده، اما حسود بوده است؛ و این که چه طور شد که با دیدن این صحنه فهمید که بیچاره است، این خودش یک داستانی دارد.

۷. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۴.

۸. سوره مبارکه احقاف (۴۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۵: «(باد) همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم میکوبد و نابود میکند.»

۹. سوره مبارکه مائده (۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۱: «سپس خداوند کلاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند.»

تمام عالم هستی عبد خداوند و بازوان امام معصوم علیه السلام در حرکت دادن انسان هستند

پس این نظام، نظامی است که همراه با علم و حیات و قدرت و اراده می‌باشد؛ و همه موجودات این نظام، مأمور خداوند هستند و همه نیز در حال انجام مأموریت خود می‌باشند. فلذا خداوند کل هستی را «عبد» خوانده است. **إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا** ۱۰ الان این لیوان عبد خداوند است و زمانی که لازم باشد، خواهد شکست. البته در این آیه می‌فرماید **مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** ولی قرآنی داریم که کل نظام هستی عبد خداوند هستند.

این مطالب را از این جهت گفتیم که بدانیم مزاج عالم، خوبی‌ها را مدد می‌کند. و بزرگترین نعمت، نعمت ولایت است که اگر انسان این نعمت را شکر گفته و حق آن را اداء نماید، کل عالم هستی او را به سمت حقیقت مدد خواهد نمود. و تنها امام معصوم نیست که انسان را حرکت می‌دهد، بلکه تمام هستی، بازوان امام هستند برای مدد دادن به کسی که می‌خواهد حرکت کند.

امور قلبی و باطنی در رساندن انسان به هدف مؤثرترند

مطلب سوم اینکه: در این حرکت و سیر، اموری وجود دارد که خیلی اساسی هستند. هر چه امری باطنی‌تر و قلبی باشد، در رساندن انسان به هدف نقش بیشتری دارد.

تقوا عبارت است از علم و عمل به آن علم؛ یعنی باور به علاوه عمل صالح که در آیاتی از قرآن به این حقیقت اشاره شده است؛ از جمله در آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره که می‌فرماید: **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ... ۱۱**؛ بنابراین متقی کسی است که به مجموعه ایمان و عمل صالح ملتبس است.

قرآن می‌فرماید کسی که به این تقوا مداومت کرد و استمرار ورزید، یک‌سری ادراکاتی برایش باز خواهد شد که این ادراکات ذهنی نیست. چه آن فرد از حیث ذهنی تیزهوش باشد یا نباشد، در هر دو صورت ادراکاتی که بر اثر تقوا برای او حاصل می‌شود از ذهنش جلو می‌زند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۱۲

متقین، کم‌کم حساسیت قلب آن‌ها زیاد می‌شود. به میزانی که فرد به تقوا تلبس داشته باشد، به همان میزان حساسیت قلب او زیاد می‌شود. می‌فرماید طواف کننده‌ها و امور شیطانی و شیطان - که هر چه می‌خواهد باشد؛ عمل غلط، فکر غلط، رفتار غلط، روش غلط، امر ظاهر فریب یا هر چیز دیگری - دائم در حال طواف هستند تا به محض این‌که روزنه‌ای را یافتند، نفوذ کرده و ضربه خود را بزنند. آن روزنه نیز امور مختلفی می‌تواند باشد که فعلاً کار نداریم!

متقین چگونه هستند؟ می‌فرماید **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ**؛ نفرمود زمانی که این طواف کننده ضربه‌اش را زد، بلکه می‌فرماید زمانی که این طواف کننده در حال مس نمودن است و دور و بر فرد متقی در حال گشت و گذار است و هنوز راه ورود پیدا نکرده، بلکه خود را مماس با وی قرار داده تا بتواند ورود پیدا نموده و ضربه‌اش را بزند، اینجاست که شخص متقی متذکر می‌شود.

ذکر، متعلق به قلب است نه ذهن؛ یعنی پیش از اینکه علائم ذهنی و علمی بر انحراف این فکر، این رفتار، این خلق، این عمل آشکار گردد، قلب متقی یک حساسیت فوق العاده‌ای دارد که می‌فهمد این فکر، این رفتار، این خلق و این عمل بوی خوشی ندارد!

خداوند استاد ما را رحمت کند. آن وقتی که این فرد منحرف - یعنی دکتر عبدالکریم سروش - را حلوا حلوا می‌کردند و انقلابی‌ها و غیر انقلابی‌ها از او استفاده می‌کردند و می‌گفتند یکی از امیدهای ما ایشان است! در رادیو درس نهج البلاغه می‌گفت و در تلویزیون و سمینارها برنامه داشت و...؛ استاد ما یک مقاله‌ای در رد افکار او نوشته بودند تحت عنوان «زیبای ظلمت‌زا». غرض اینکه قبل از این‌که علماء انحراف و اشکال را متوجه بشوند، ایشان فهمیده بودند.

در ادامه می‌فرماید **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**، بعد از این تذکر قلبی است که ذهن آن‌ها بیدار شده و ابصار حاصل می‌گردد.

۱۰. سوره مبارکه مریم (۱۹)؛ آیه کریمه ۹۳: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویندا»

۱۱. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲ و آیه کریمه ۳.

۱۲. سوره مبارکه اعراف (۷)؛ آیه کریمه ۲۰۱: «متقین هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پادشاه و کفیر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان

به هر صورت، نظام فهم، نظام هوش، نظام علم و همه نظام عالم به عنوان ابزار ولایت دست به دست هم داده تا در جُند ولایت به صورت آگاهانه خدمت‌گذاری کرده و همه نفوس را به آن آستانه مطلوب برسانند.

ارتباطات قلبی و باطنی با اهل بیت علیهم‌السلام باعث قرب بیشتر به ایشان است

آن چیزی که ما را بیشتر به سمت ولایت سوق می‌دهد، ارتباطات قلبی و باطنی است؛ یعنی ما هر چه بیشتر بتوانیم با اهل بیت علیهم‌السلام رابطه قلبی برقرار کنیم، به آن نعیم و به آن کمال و به آن هدایت نزدیک‌تر شده‌ایم، و همه هستی و مزاج عالم وجود ما را مدد خواهد نمود و با سرعت فوق العاده حرکت خواهیم کرد. به گونه‌ای که اگر همه بلغزند، ما نخواهیم لغزید. این روضه‌ها، خیمه‌ها، رفت و آمدها، عرض ادب‌ها، سیاهه زدن‌ها و... از مهم‌ترین موارد و مصادیق این نوع ارتباط قلبی است. و در جلسه آینده نتیجه این بحث را خواهیم گفت که ویژگی روضه امام حسین علیه‌السلام چیست که یک آثار بی‌بدیلی دارد.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ